

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه‌ها و پیام‌های امام حسین

ایجاد انگیزه :

ماه محرم است، ماهی که یادآور حزن و اندوه و عزاداری سرور و سالار شهدای کربلا، حضرت ابا عبدالله الحسین و فرزندان و اصحاب اوست، ماهی که مورد توجه همه‌ی اهل بیت و معصومین (ع) بوده است. راوی می‌گوید روز اول محرم خدمت علی ابن موسی الرضا (ع) رفتیم، آقا فرمودند: «إِنَّ الْمُحَرَّمِ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ»؛ محرم ماهی بود که قبل از اسلام هم جاهلیت و کافران در آن نمی‌جنگیدند چون چهار ماه حرام وجود داشت که یکی از آنها محرم بود این یک قرارداد بین کفار و مشرکین بود که می‌گفتند در این چهار ماه جنگ حرام است- امام (ع) فرمود در این ماهی که مشرکان و جاهلان جنگ را حرام می‌دانستند: «فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هَتَكَتْ فِيهِ حَرَمَتُنَا»؛ در این ماه مسلمان نماها خون حسین (ع) را ریختند. در این ماهی که آنها نمی‌جنگیدند، حرم اهل بیت را به اسارت بردند؛ «و سَبَى فِيهِ ذُرِّيَاتَنَا وَ نِسَاؤُنَا»، به یاد حسین ما گریه کنید، سپس فرمود: «فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ»؛ گریه بر حسین ما «يَحِطُّ الذَّنُوبَ الْعِظَامَ»^۲ (۲). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳، الاقبال، ص ۵۴۴؛ الامالی للصدوق، (۱۲۸)؛ گناهان را از بین می‌برد، دل را شفاف می‌کند، انسان را روشن می‌کند. امام حسین اینگونه مورد توجه بود. حادثه‌ی کربلا کوتاه بود، در ساعات و سرزمین محدودی اتفاق افتاده بود، اما چهارده قرن بعد از آن حادثه، و سال‌ها قبل از وقوع حادثه نامش مطرح بوده است، نام امام حسین (ع) در نزد حضرت آدم مطرح بود، در نزد حضرت زکریا مطرح بود.

متن و محتوا :

شهادت امام حسین (ع) از قول پیامبر اکرم (ص)

ابن عباس نقل می‌کند که رسول گرامی اسلام در مسجد نشسته بودند، امام حسن و امام حسین کودک بودند، آمدند روی زانوهای پیغمبر نشستند، پیغمبر آنها را خیلی دوست داشت، همه نیز می‌دانستند که پیغمبر آنها را خیلی دوست دارد، لذا روز عاشورا امام حسین به لشکر یزید فرمود بروید از صحابی که هنوز زنده هستند پرسید، که پیغمبر با من چگونه رفتار می‌کرد؟ - چون هنوز بعضی از اصحاب پیغمبر زنده بودند، تقریباً شصت سال گذشته بود اما افرادی مانند انس بن مالک، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس زنده بودند- ابن عباس می‌گوید: دیدم پیغمبر این دو را روی زانوهایش نشانده، خم شد لب‌های امام حسن را بوسید و بعد برگشت به طرف امام حسین و گلوی امام حسین را بوسید. برای امام حسین سؤال پیش آمد مگر لب‌های من اشکالی دارد؟ چرا لب‌های حسن و گلوی مرا بوسید؟ بلند شد و به خانه

آمد. ابن عباس می‌گوید لحظاتی نگذشت دیدم دست امام حسین در دست مادرش زهرا (س) است و خدمت رسول گرامی اسلام آمدند، حضرت زهرا (س) فرمود: یا رسول الله! حسین ناراحت است، چرا لب‌های حسن را بوسیدید و گلوی حسین را؟ پیغمبر فرمود: دخترم، می‌ترسم نتوانی تحمل کنی و طاقت شنیدن نداشته باشی. -نه بابا. بگو. فرمود: دخترم، حسن تو را مسموم می‌کنند و سم از راه لب وارد بدن او می‌شود لذا من جای سم‌ها را بوسیدم. ببینید سال‌ها قبل از این حادثه مسئله‌ی عاشورا و مسئله‌ی امام حسین در کلام رسول خدا مطرح بوده است.

شهادت امام حسین (ع) در کلام پدرش علی (ع)

راوی حرثمه است، می‌گوید: بعد از این که جنگ صفین به پایان رسید به طرف عراق می‌آمدیم. حضرت امیر بعد از جنگ صفین در همان حال و هوای جنگ صفین و به خاطر حوادث جنگ جمل پایتخت را عوض کرد و آن را از مدینه به کوفه آورد - می‌گوید: در حال بازگشت به بیابانی رسیدیم، امیر المومنین اسبش را متوقف کرد و پیاده شد، سپس در آن بیابان طوافی کرد. ناگهان دیدم که روی خاک‌ها نشست و یک مشت از این خاک را برداشت و بالا آورد و به آن نگاه کرد و فرمود: «واها لک أيتها التربة ليحشرنّ منک أقوام أقوام يدخلون الجنة ... بغير حساب»^۱ (۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵). ای خاک خوشا به حال تو! ای خاک مرحبا به تو! و درود به تو! روزی بر روی تو انسان‌هایی به شهادت می‌رسند که نظیر ندارند، این جا محل شهادت افرادی است که در گذشته و آینده شبیه ندارند. حرثمه شیعه‌ی داغی نبوده، یک آدم معمولی است، فقط با حضرت به جنگ آمده مرید او هم نبوده. حرثمه می‌گوید: من پیش خودم ایشان را مسخره می‌کردم و گفتم امیرالمومنین چه می‌گوید؟ این بیابان و خاک! حالا کی مرده و کی زنده؟ مگر انسان می‌تواند غیب بگوید و از آینده خبر دهد؟ بعد می‌گوید به خانه آمدم و به همسرم که شیعه بود گفتم امروز حادثه‌ی عجیبی پیش آمد؛ امیرالمومنین مولای تو در زمینی پیاده شد، خاک را برداشت، بو کرد و گفت: در این جا انسان‌هایی شهید می‌شوند. خانمش گفت: حرثمه! مسخره نکن، تو متوجه نیستی - انسان چیزی را که نمی‌فهمد انکار نمی‌کند، ممکن است مطلبی به عقل و فهم من نرسد اما نباید آن را انکار کنم، باید بررسی کنم. حرثمه می‌گوید این قضیه در سال ۳۸ هجری بود، از آن جربان ۲۳ سال گذشت و سال ۶۱ هجری رسید، حرثمه در لشکر ابن زیاد بود یعنی در لشکر دشمن. خودش می‌گوید من در وسط میدان جنگ نشسته بودم در ایام محرم که امام حسین آمده بود و لشکر دشمن هم آن را محاصره کرده بود ناگهان این قضیه به یادم آمد گفتم عجب! ۲۳ سال پیش ما با حضرت علی از همین سرزمین عبور می‌کردیم که آقا مطلبی فرمود، نکند که درست باشد، نکند کسی که قرار است کشته شود امام حسین باشد! بلند شدم و خدمت امام حسین آمدم، گفتم: آقا، من می‌خواهم قصه‌ای برای شما بگویم. ما ۲۳ سال پیش از این جا می‌گذشتیم پدر شما این جا پیاده شد، خاک را بویید و بوسید و چنین مطلبی را گفت، من در آن زمان باور نکردم، ولی گویا آن اتفاق

در حال وقوع است. امام حسین فرمود: بله، همین طور است، حال تصمیم تو چیست؟ این مهم است که تو چه کاره‌ای؟ گاهی انسان در زندگی می‌فهمد که حق چیست. می‌فهمد که نباید لجاجت کند، می‌فهمد که حرف پدرش یا همسر و یا به طور مثال فرزندش درست است، حرف درست را هر کسی بگوید انسان باید بپذیرد، امام جواد فرمود: یکی از علامت‌های مومن این است که نصیحت پذیر است و حرف خوب را می‌پذیرد. امام حسین پرسید: حرثمه تو چه می‌کنی؟ تو که خودت آمدی قصه را تعریف کردی آیا مرا یاری می‌کنی؟ گفت: نه یا ابا عبدالله! من در کوفه کار دارم، زن و بچه دارم، گرفتارم. اما حسین را رها کرد و رفت! (۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵؛ وقعه صفین، ص ۱۴۰). و به این توفیق که کنار امام بماند و به شهادت برسد دست نیافت.

عزیزان! داستان امام حسین داستان نصف روز و یک روز نیست، داستان سرزمین تفتیده‌ی عراق و داستان منطقه‌ی کربلا نیست، داستان کل تاریخ است. داستان کل سرزمین هاست. حادثه‌ای است که مرز نمی‌شناسد، زمان نمی‌شناسد، مکان نمی‌شناسد. این حادثه کوتاه بود اما پدیده است. محدود بود اما گسترده است. چرا امام رضا می‌فرماید: همه‌ی ما کشتی نجاتیم؟ «کلّنا سفینة النجاة، اما سفینة الحسین اوسع و أسرع»؛ اما امام حسین کشتی نجات بزرگتر و تندتری است. خود ائمه این مطلب را گفته‌اند؛ مگر امام هادی امام معصوم نیست؟ چرا وقتی مریض می‌شود چند نفر را می‌فرستد و می‌گوید: بروید به کربلا زیر قبه‌ی امام حسین برایم دعا کنید. گفتند: آقا، خود شما امام هستی، حجت خدایی، دعا کن. فرمود: نه، خدا حسابی روی حسین باز کرده که این استثنا و ویژه است. چرا از میان همه‌ی خاک‌ها خاک کربلا؟ چرا از میان همه‌ی محل‌ها، محل اجابت دعا زیر قبه‌ی امام حسین باشد؟ چرا اصحاب و سرزمینش خاص است؟ چرا امام حسین این قدر ارزش پیدا کرده است؟

خرده بینان را ز معنا حصه‌ای

هست اندر صورت هر قصه‌ای

گفته آید در حدیث دیگران

خوشتر آن باشد که سر دلبران

مهم این است که کربلا را امروزی کنیم، و از کربلا برای امروزمان چیزی استخراج کنیم. همان گونه که از یک آیه‌ی قرآن می‌توان ده گونه برداشت کرد و ده گونه درس گرفت؛ چرا که قرآن هفتاد بطن دارد. کربلا نیز حادثه‌ای است که می‌توان از آن برداشت‌های مختلفی داشت و درس‌های گوناگونی گرفت.

انگیزه امام حسین (ع) از آمدن به کربلا

امام حسین که در بین ما نیست، کربلا هم حادثه‌ای است که تمام شده و دیگر تکرار نمی‌شود. نفس حادثه تمام شده است. وقتی تصادفی اتفاق می‌افتد صد نفر آن را تحلیل می‌کنند، کربلا حادثه‌ای است که

در یک روز پایان پذیرفته و نفس حادثه دیگر تکرار نمی‌شود؛ اما درس‌ها و برداشت‌هایی که از آن می‌توان داشت تکرارپذیر است. ما باید به نسل‌های آینده این موضوع را منتقل کنیم که ابراهیم چگونه چاقو روی گلوی اسماعیلش گذاشت که آن نبرید؟! خدا فرمان داد که چاقو نبرد. با ولایت الهی قدرت بریدن را از چاقو گرفت و به جای آن یک گوسفند ذبح کرد. حالا نیز هر کسی که به مکه می‌رود باید به یاد این حرکت مخلصانه قربانی کند، در حالی که امام حسین در روز عاشورا هفتاد و چند قربانی دارد، اصغر را داده، علی اکبر و قاسم را داده، آیا نباید تجلیل شود؟ چطور آن قربانی از شعائر الله است و این قربانی از شعائر نیست؟ خون مقدس امام حسین روی زمین کربلا ریخته؛ لذا در روایت می‌فرماید: ای کعبه! به خودت افتخار نکن، تو باید به کربلا افتخار کنی. می‌دانی چرا؟ چون اگر کربلا نبود، یقیناً کعبه نمی‌ماند و آن را از بین می‌بردند، کما اینکه حمله نیز کردند. اگر کربلا نبود اسم آن باقی نمی‌ماند، «حجر» و «مقام» باقی نمی‌ماند. چرا در روز عرفه خداوند ابتدا به زوآر قبر حسین نگاه می‌کند و سپس به حجاج در عرفات؟ چون عرفه آن جاست. چرا ابتدا به کربلا توجه می‌شود؟ چرا ارزش خاک کربلا از همه‌ی خاک‌های دنیا بالاتر می‌رود؟ امام صادق این خاک را در کیسه می‌کرد، در مقابلش می‌گذاشت، سرش را روی این خاک می‌گذاشت سجده می‌کرد و گریه می‌کرد. نه امام بعد از حادثه‌ی کربلا سجده‌هایشان روی خاک کربلا بوده؛ از امام سجاد تا حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف.

امام حسین نه برای ریاست آمد و نه برای حکومت. کسی نیز نمی‌تواند بگوید که امام مجبور بود به کربلا بیاید. علم امام به شهادت نیز علیه حادثه نیست، علم امام یک توانمندی است که نمی‌توان از آن استفاده‌ی شخصی کرد. امام می‌دانست، به یقین هم می‌دانست، شواهد فراوان نیز دارد، اما ظرفیتش را داشت. او امام و حجت خداست. به او گفته‌اند، امام دانستن او دلیل حادثه نیست. انگیزه‌ی امام یک انگیزه‌ی دینی است.

امام (ع) نامه‌ای به مردم بصره نوشت، مسلم ابن عقیل نایب خاص امام حسین است، اما امام حسین نماینده‌ی دیگری هم دارد که کمتر نامش برده می‌شود، و آن سلیمان ابارزین است. امام حسین او را به بصره فرستاد همان گونه که مسلم را به کوفه فرستاد. او نامه‌ای از امام حسین دریافت کرد نامه‌ای کوتاه، نامه‌ای را برای سران بصره آورد، نظام آن جا نظام قبیله‌ای بود، مثل الان نبود که به طور مثال مطلبی را در رسانه‌ها اعلام می‌کنند و مردم مطلع می‌شوند، یا در روزنامه می‌نویسند و مردم مطلع می‌شوند. در آن زمان نظام قبیله‌ای بود، اگر رئیس قبیله امری را قبول می‌کرد مردم را هم با خودش می‌آورد و اگر قبول نمی‌کرد فایده نداشت، رئیس قبیله حرف اول و آخر را می‌زد، یکی از دلایلی که کوفیان با امام حسین همراهی نکردند تقصیر رؤسای قبایل و خواص آنها بود، اینها راه نیامدند و کوتاهی کردند؛ چون ابن زیاد آنها را خرید. نامه توسط نماینده‌ی امام حسین برای پنج نفر از سران بصره، رؤسای اخماس آورده شد. در آن نامه

چیست؟ اگر کسی دین‌دار نباشد، هواپرست و بی‌دین باشد و تعهد نیز نداشته باشد به کلام اما معصوم نیز گوش نمی‌دهد. وقتی سلیمان ابارزین نامه‌ی امام حسین را به بصره آوردند، یکی از کسانی که نامه را دریافت کرد شخصی به نام منظر بن جارود است. او دست نماینده‌ی امام حسین را گرفت نزد ابن زیاد برد در آن زمان ابن زیاد هنوز در بصره بود و به کوفه نرفته بود دست او را در دست ابن زیاد گذاشت و گفت: جناب ابن زیاد! این نماینده‌ی امام حسین و این هم نامه‌اش. معلوم است که طعمه را جلوی دهان گرگ بگذاری چه می‌کند؟ ابن زیاد هم دستور داد در شهر بصره این نماینده‌ی امام حسین را به دار زدند، و به شهادت رساندند. همان گونه که مسلم بن عقیل در کوفه شهید شد، این نماینده‌ی امام حسین نیز در بصره به شهادت رسید، و متأسفانه دیر شده بود.

پیام‌های نامه‌ی امام حسین (ع)

۱- احیا کردن سنت پیامبر (ص)

امام حسین در این نامه سه مطلب را نوشته است که اگر از ما سؤال کنند هدف امام حسین چه بود؟ جواب آن ابتدای همین نامه است. امام حسین در این نامه چه نوشته؟ «الا و إنّ السنّة قد امیتت»؛ ای مردم دنیا، می‌دانید چرا من دست زن و بچه‌ام را گرفته‌ام و راه افتاده‌ام؟ ۱- سنت پیغمبر مرده است. سنت پیغمبری که ۲۳ سال زحمت کشید و جامعه‌ی نبوی ساخت اما الآن آن جامعه، جامعه‌ی اموی شده است. پیغمبری که جامعه‌ی ارزشی ساخت و الآن آن جامعه، جامعه‌ی ضد ارزشی است. پیغمبری که جامعه‌ی ولایتی ساخت، گفت «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»^۱ (۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰)، و حالا جامعه‌ی ولایتی جامعه‌ی سلطنتی شده. این خیلی دردناک است! سنت پیغمبر چه بود؟ مگر در مسجد نگفت من از شما مزد نمی‌خواهم ولی مواظب اهل بیت من باشید؛ «قل لا أسئلكم علیه أجرة الاّ المودّة فی القربی»^۲ (۲. شوری، ۲۳). اما آنها چه کردند؟ فدک را از حضرت زهرا گرفتند و او را به شهادت رساندند. امیرالمومنین را در محراب شمشیر زدند و سه جنگ نیز با او داشتند. امام حسن را مسموم کردند و امام حسین هم که الآن چند هزار نفر دور او را محاصره کرده‌اند، این «المودّة فی القربی» است؟ این سنت پیغمبر است؟ این بحث اصلاً شخصی نیست. اگر کسی بپرسد چرا امام حسین به پا خاست؟ پاسخ آن این است: «الا و إنّ السنّة قد امیتت»؛ مردم! به خدا سوگند سنت پیغمبر مرده است؛ پیغمبر گفت: ولایت، اما سلطنت شد. گفت: تقدس، اما تصامح و تصاحل در اصول شد. پیغمبر فرمود دین؛ اما شده ضد دین. فرمود ارزش اما ضد ارزش شده. فرمود محبت اهل بیت، اما بغض و کینه شده، فرمود احترام به خانواده‌ام به شهادت اهل بیت مبدل گشت. این سنت از بین رفته و نمی‌شود نشست و تماشا کرد.

۲- از بین بردن بدعت‌ها

«و انّ البدعة قد اُحييت» ای مردم! در دین بدعت گذاشته شده. بدعت؛ یعنی من درآوردی. ببینید خلیفه دوم چقدر در دین بدعت گذاشت! خود سقیفه یک بدعت است. چقدر احکام و معارف را تغییر داد؟ نماز، زکات، احکام دین همه را به نوعی تغییر داد. اذان که حداقلی است که قبل از نماز می‌گوییم اذان را کم و زیاد کردند، حی علی خیرالعمل حذف شود و چیز دیگری جایگزین آن شود. نماز تراویح، (نماز مستحبی) به جماعت خوانده شود و بسیاری از بدعت‌های دیگر. امام حسین فرمود دو کار کرده‌اند: ۱- سنت پیغمبر مرده، ۲- در دین بدعت گذاشته شده. این درد است، هر دردی درمانی دارد، آقا امام حسین! درمان آن چیست؟ قبول کردیم که درد است؛ سنت پیغمبر مرده و بدعت هم گذاشته شده، اما درمانش چیست؟ فرمود درمانش یک کلمه است: «تطیعوا امری اهدکم سبیل الرشاد»^۱ (۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۸). اگر دنبال من بیایید من نجاتتان می‌دهم، سخن مرا گوش کنید. اگر چند هزار نفر دنبال امام حسین آمده بودند، این گونه نمی‌شد. اگر خواص در کوفه ساکت ننشسته بودند این گونه نمی‌شد. اگر قاضی شریح‌ها آن گونه زبان به دندان نمی‌گرفتند و حرف می‌زدند این گونه نمی‌شد. فرمود دنبال من بیاید تا شما را هدایت کنم. اگر شما بخواهید شخصی را بشناسید از روی کلماتش می‌شناسید. شما می‌گویید حافظ شاعر است چون دیوان شعر دارد. امیرالمومنین عارف است، موحد است، ادیب است؛ چون نهج‌البلاغه از او باقی مانده است. امام سجاد رمز دعا را بیان کرد چون صحیفه‌ی سجاده‌ی از او باقی مانده است. هر کسی را با اثرش می‌شناسیم، امروز نه امام سجاد بین ماست، نه امام حسین و نه بسیاری از گذشتگان، از کجا می‌توان شخصی را شناخت؟ از اثرش. آقا امام حسین به مردم بصره نامه نوشت و این نامه‌ی امام است که طبری هم در کتاب تاریخش آورده؛ می‌گوید هدف من این است: می‌خواهم جلوی بدعت‌ها را بگیرم و سنت پیغمبر را احیا کنم. پس به کربلا آمد تا جلوی سنت‌های مرده را بگیرد. برادران و خواهران! اگر می‌خواهید با امام حسین همراه شوید در دین بدعت نگذارید، سنت پیغمبر را احیا کنید. سنت پیغمبر چیست؟ آیا دوستی، سلام، محبت، دوست داشتن همسایه، احترام به پدر و مادر، دروغ نگفتن، راست گویی، سنت پیغمبر نیست؟ شما اگر می‌خواهی امام حسین را تجلیل کنی سنت پیغمبر را زنده کن. خود امام فرمود: سنت مرده و من می‌خواهم آن را زنده کنم. حال شما ببینید سنت پیغمبر چیست؟ نماز شب پیغمبر، نماز اول وقت پیغمبر، دعای پیغمبر، گریه‌ی پیغمبر، دوستی و محبت پیغمبر به همسر و به فرزندان و همسایه‌ها، کمک او به مردم، به این‌ها عمل کن؛ اگر چنین کردی در راستای سنت پیغمبر حرکت کردی، حسینی هستی. اما اگر اینها را زیر پا بگذاری در راستای کسانی حرکت کرده‌ای که امام حسین می‌گوید سنت را از بین برده‌اند.

گریز و روضه :

پیامبر(ص) بالای منبر مسجد مدینه نشسته بود و به نحو اعجاز گونه‌ای از وقایع جنگ «موتّه» خبر می‌داد تا به خبر شهادت جعفر، برادر امام علی(ع) رسید. امیرالمؤمنین (ع) در مسجد حضور نداشت. علی (ع) وارد مسجد شد و آثار حزن و اندوه را در صورت مسلمانان مشاهده کرد. رسول خدا(ص) به همه سفارش کرده بود کسی با علی(ع) حرف نزند، داغ برادر سنگین است. همین که علی (ع) آمد پیامبر(ص) علی(ع) را بوسید و فرمود: علی جان خدا صبرت بدهد برادرت را کشتند، دست‌هایش را جدا کردند. علی(ع) تا این خبر را شنید صدای گریه‌اش بلند شد دست به کمرش زد فرمود: «الان انکسر ظهري»؛ خدا کمرم شکست. اما، شنیدن کی بود مانند دیدن، علی(ع) دست بریده برادر را ندید، اما حسین فاطمه به نخلستان آمد نگه کرد دید، دست‌های برادر جدا شده، بدنش را پاره پاره کرده‌اند، دید مشک یک طرف، سقا یک طرف افتاده است. صدا زد: اکنون کمرم شکست. (پرچمدار نینوا، ص ۱۷۸).